

فراز و فرود آزادی، در کارنامه مبارزی نامور!

قطار سریع‌السیری که ایستگاه میان راه را مقصد پنداشت!

عاشورای محرم سال ۱۳۴۰ شمسی بود و چند ماهی از تأسیس نهضت آزادی ایران نمی‌گذشت، چه موقعیتی بهتر از این؟ حالا که دست رژیم برای جلوگیری از تجمع و تماس احزاب با مردم در این ایام بسته است، از این فرصت باید استفاده کرد؛ تکیه و حسینیّه معروف و بزرگ «دزاشیب»، نزدیک میدان تجریش، فضای مناسبی برای این کار بود که پذیرای تجمع شد.

کنار ورودی حسینیّه پهلوی پدراستاده بودم و به سخنان پرشور و حرارت گوینده، که گویا مسئول شاخه دانشجویی نهضت بود گوش می‌کردم. صحبتش که تمام شد، پدر که از اشارات او به سخنان امام حسین به زبان عربی تعجب کرده بودند، با خوشرویی و خنده گفتند بارک‌الله! نمی‌دونستیم «عباس شیبانی» آیه و حدیث هم بلده! من که هنوز دبیرستانی بودم، از این اشاره فهمیدم بیشتر سیاسی است تا مذهبی.

بعدها فهمیدم چه سر پرشوری داشته که از همان ۱۹ سالگی عاشق مصدق و علاقمند به نهضت ملی شده و زمان دانشجویی در اعتراض به محاکمه دکتر مصدق (بعد از کودتای ۲۸ مرداد)، سردهسته دانشجویان وابسته به نهضت ملی بوده و دانشگاه تهران را تعطیل کرده بودند. سه سال بعد نیز در تظاهرات حمایت از جمال‌عبدالنصر (رهبر مبارزه مصر با استعمارگران بریتانیا و فرانسه) به دستور دکتر منوچهر اقبال، توسط فرمانداری نظامی از دانشگاه تهران اخراج و به دانشگاه مشهد تبعید شده بود، البته شانس آورد که اگر در نظام ولایت مطلقه فقیه بود به جرم محارب و مفسد فی الارض فوراً اعدام می‌شد!

باری به دلیل همین سوابق بود که وقتی نهضت آزادی تأسیس شد به آن پیوست. پایه‌گذاران نهضت همچون: مهندس بازرگان و دکتر سبحانی و آیت‌الله طالقانی که قبلاً به صورت فردی از اعضای جبهه ملی بودند، می‌خواستند عضویت خود در جبهه را، همانند احزاب دیگر، با تشکیل نهضت آزادی ایران تقویت کنند که البته به دلایلی با مخالفت جناح‌هایی از جبهه ملی روبرو شدند که شاید مهمترین آن، حضور جوانان تندرویی امثال عباس شیبانی، حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع‌زادگان و نیز تحلیل‌گر سیاسی معروف نهضت، مرحوم رحیم عطایی در تشکیلات نهضت بود که عملکرد جبهه ملی را محافظه کارانه و مخالف مشی رهبر دربند آن دکتر مصدق می‌شمردند و قبلاً بیانیه‌های تندی در نقد جبهه ملی منتشر کرده بودند.

باری، با چنین شور و شتابی بود که شیبانی با تشکیل نهضت مقاومت ملی و بعدها نهضت آزادی ایران به آن پیوسته بود و سال بعد در اول بهمن سال ۱۳۴۱، چند روز قبل از اعلام انقلاب سپید شاه و ملت! همراه بقیه رهبران نهضت دستگیر و در دادگاه نظامی به جرم اقدام علیه امنیت کشور و ضدیت با مقام سلطنت محاکمه و به ۶ سال زندان محکوم گردید. محکومیتی که تنها مهندس بازرگان و آیه الله طالقانی بیش از او گرفته بودند و همین حکم سنگین میزان جدیت او و ضدیت نظام سلطنتی با او را آشکار می‌ساخت.

عباس شیبانی با گذراندن این مدت بالاخره آزاد شد و پس از سال‌ها به دانشگاه برگشت تا دروس پزشکی باقیمانده را تکمیل کند، هرچند بار دیگر در اعتراض به فوت مشکوک مرحوم سعیدی، روحانی مبارزی در زندان قصر، بار دیگر زندانی شد و به این ترتیب در مجموع ۹ بار محکومیت و ۱۳ سال زندان در کارنامه مجاهدت‌های خود برای آزادی و عدالت برای وطن ثبت کرد.

تا اینجا قطار سریع‌السیری بود که صفیرش در سفر شوق رسیدن به مقصد را آسان می‌کرد، چه شد که نه پس از انقلاب، بلکه با راه افتادن قطارهای تندرو تری در سال‌های ۴۹ و ۵۰ از سیاهکل و سایر شهرها و جنگ‌های چریکی به سبک چه‌گوارا، خود را بازنشسته دید و از خط خارج شد.

خرداد سال ۱۳۵۲ بود که کمیته مشترک ساواک شهربانی به گمان آنکه علی‌آباد هم شهری است! به پاتوق ما «شرکت سمرقند» که فکر می‌کردند خانه امنی است! یورش آورد و این شد که مدتی در هتل «اوین» و بعدها در «قصر» قجر مهمان‌شان بودیم، بعد از چند ماهی در انتقال از بند ۴ به بند ۳، چشمم به دیدار دکتر شیبانی روشن شد، صرفنظر از اختلاف سنی زیاد، بالاخره با آن سوابق درخشانش چشم و چراغ و تکیه‌گاهی برای جوان‌ترها در آن شرایط بود؛ دعوت کرد در اطاق جمعی او بمانم، مرحوم «آیت‌الله بهاء‌الدین انواری» هم که ساواک ترور نخست وزیر وقت حسنعلی منصور را به فتوای او و اجرای حزب مؤتلفه (فداییان اسلام

سابق) نسبت داده و به ۱۵ سال زندان محکومش کرده بود، در همان اطاق سکونت داشت. هر چند قاطعانه می‌گفت با اینکار موافق بوده ولی فتوا را روحانی دیگری، که نمی‌خواست نامش را افشا کند، صادر کرده است.

بندهای ۳ و ۴ زندان قصر را اکثراً اعضاء و رهبران چریک‌های مجاهد و فدایی و دیگر گروه‌های چپ و مذهبی تشکیل می‌دادند، از مسعود رجوی و موسی خیابانی گرفته تا ۹ نفری از رهبران دو جناح مثل بیژن جزنی که چندی بعد توسط پرویز ثابتی، همان مقام امنیتی معروف! به تلافی ترور سرتیپ رضا زندی‌پور رییس کمیته مشترک ساواک و شهربانی، که مدعی بودند طرحش درون زندان ریخته شده و به بیرون فرستاده شده، در تپه‌های اوین به رگبار بسته شدند.^(۱)

پرانتر را ببندم، اولین توصیه‌ای که در همان روز و ساعت اول دکتر شبیبانی به من کرد این بود که «به این‌ها نزدیک نشو و صحبتی هم باهاشون نکن!» خیلی تعجب کردم، او که خودش روزگاری نماد جوش و خروش جوانی بود، چه شده که امروز حرفی هم با تندروهای نسل بعد ندارد؟ من که از بند ۴ آمده بودم، نمازجماعت‌های دسته جمعی مذهبی‌ها در حیاط و همکاری آنان با چپ‌ها در زندگی مشترک و احترام متقابل را دیده و با خسرو گل‌سرخ‌ی ساعت‌ها در حیاط زندان قدم زده و از ارادتش به امام حسین و آشنا شدنش در زندان با عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی اسلام از طریق زندانیان مذهبی خیر داشتم، این سخن دکتر شبیبانی برایم به راستی تعجب‌آور بود و نمی‌فهمیدم چگونه ممکن است کسی که یک عمر مبارزه کرده، امروز از تبادل نظر و تفاهم با مبارزان دیگر روی برمی‌گرداند و به گفتگو با یک روحانی، البته محترم و موقر هم‌بندش بسنده می‌کند؟

بیشتر وقت خود را صرف خلاصه نویسی از تفسیر ۳۰ جلدی المیزان می‌کردم، چندین دفترچه را هم پر کرده بود، هر چند کار مفیدی بود و زمان زندان را کوتاه و غلظت سیاسی بودن سابق را با باورهای دینی تعدیل می‌کرد، اما مگر می‌توان جز هماهنگ با دو پا، یک در میان لی لی کرد؟

ما زودتر و او که برف و بامش خیلی بیشتر و بلندتر بود، بالاخره آزاد شدیم، از آن سال‌ها به بعد نشانی از دکتر شبیبانی در سیاست نمی‌دیدم، هر چند همه گروه‌ها به نوبت سرکوب شده و از سال ۵۳ - ۵۴ سکوتی قبرستانی بر همه جا حاکم شده بود.

مدت‌ها بعد برای شرکت در جلسه‌ای به نیابت از طرف پدر به خانه‌اش رفتم! اتفاقاً برای نخستین بار بود که آقای خامنه‌ای را هم آنجا می‌دیدم، قبلاً شنیده بودم روحانی روشنفکر جوانی در مشهد جلساتی دارد که شاگردان دکتر شریعتی هم در آن شرکت می‌کنند، می‌گفتند اهل هنر و مطالعه مطالب روز هم هست. عجب روزگاری است؛ هفته پیش دکتر شبیبانی به رحمت خدا پیوست و همان آسیدعلی آقای دیروز که امروز رهبر معظم شده بر جنازه‌اش نماز خواند و در مطالبی که گفت از قضا به این جلسه هم اشاره کرد، هر چند مصلحت ندید به موضوع آن جلسه که «تدوین ایدئولوژی اسلام مبارز» بود اشاره کند.

ایده این موضوع از سوی «طاهر احمدزاده» عضو نهضت مقاومت ملی شاخه خراسان، همکار نزدیک استاد محمدتقی شریعتی و مدیر اجرایی «کانون نشر حقایق اسلامی» مطرح شده بود. گویا گرایش دو پسرش مسعود و مجید به مارکسیسم، که همراه امیر پرویز پویان پایه گذاران سازمان «چریک‌های فدایی خلق» که همگی مشهودی بودند، طاهر آقا را به این فکر انداخته بود؛ می‌گفت جوان‌هایی که به مارکسیسم گرایش پیدا می‌کنند تکلیفشان روشن است و می‌دانند چه کتاب‌هایی را باید بتدریج مطالعه کنند، اما بچه مسلمان‌ها که می‌خواهند مبارزه کنند، هیچ راهنمای عملی ندارند و ما باید مانیفست و طرحی ایدئولوژیک برای آنها تهیه کنیم.

آقای خامنه‌ای در سخنان اخیرش گفت آقای احمدزاده مشکل جمع کردن صاحب نظران و تشکیل جلسه داشت که ایشان پیشنهاد کرد سراغ دکتر شبیبانی در تهران برویم که اینکار از او ساخته است. به این ترتیب آن جلسات، هر چند ناکام، شکل گرفت. از مهندس بازرگان هم خواسته بودند مدیریت فکری آن جلسه را به عهده بگیرد، ایشان هم مشروط کرده بودند جلسه بعد هر کسی نظر خود را به صورت مکتوب به جلسه عرضه کند. بعدها از ایشان شنیدم که هیچ‌کدام جز آقای خامنه‌ای حتی اشاره‌ای هم به «آخرت» که از ارکان سه گانه اصلی اسلام است نکرده بودند. امروز فکر می‌کنم مقام معظم امروز، آیا باور دیروز را از یاد برده که در «یوم‌الحساب» باید پاسخ خون‌های به ناحق ریخته شده توسط آتش به اختیارانش را بدهد؟ حیف است آن سابقه و این سبقت در سرکوب! کاش برگردد.

صحبت از نقش دکتر شیبانی و جایگاهش در میان اهل دین و سیاست بود که به حاشیه کشید، هر چند او نظریه پرداز و متفکر دینی نبود، اما با اهلش آمد و رفت زیاد داشت، اما چه شد که صف خود را مدتی پیش از انقلاب از روشنفکران دینی جدا کرد و به روحانیت پیوست و انقلاب که شد، آزادی را تحقق یافته دید و بوسید و کنار گذاشت!

در یکی از جلسات شورای مرکزی نهضت آزادی پس از انقلاب در شرایطی که اکثریت مردم «آزادی» را تحقق یافته می‌دیدند، یکی از اعضاء شورا پیشنهاد جایگزینی کلمه «اسلام» به جای «آزادی» را طرح کرد که ظاهراً معقول و منطقی می‌رسید، اما پیر نهضت که درخشت خام نوفل لوشاتو چیزی دیده بود که جوانترها ندیده بودند، با این پیشنهاد مخالفت و بر ادامه مصممتر آزادی‌خواهی اصرار کرد.

گویا دکتر شیبانی، در تجربیات درون زندان و مشاهده دو دستگی میان دو جناح افراطی و محافظه‌کار و نیز تجربه تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین بیرون زندان و مهمتر از آن، شناخت کسانی که با کشتن شریف واقفی و چند مجاهد دیگر رهبری سازمان را به دست گرفته و پس از دستگیری به کلی بریده و ضعف و زبونی نشان داده و افشاگری‌ها کرده بودند، در همان زندان به اردوی محافظه‌کاران اهل فتوا گرایش پیدا کرده بود.

دکتر شیبانی که جبهه جدید خود را یافته و در آستانه انقلاب به خط خمینی پیوسته بود، به خاطر سوابق سیاسی و ارادتش به رهبر به عضویت شورای انقلاب در آمد، مدتی هم وزیر کشاورزی شد! ۵ دوره نیز نماینده مجلس شورای اسلامی از تهران (۱۹ سال) بود. همچنین: رئیس دانشگاه تهران سه دوره (۱۴ سال)، عضویت در شورای شهر تهران دو دوره، و بالاخره کاندید ریاست جمهوری در دو دوره از جمله فعالیت‌ها و مسئولیت‌های او بود که بی هیچ چشمداشتی به جاه و مقام و نان و نام، صادقانه و خالصانه در مسیری که خود حق می‌پنداشت تلاش کرد.

دکتر شیبانی در همان ایام نامه انتقادی سرگشاده‌ای به دبیرکل حزب سابقش، مهندس بازرگان نوشت؛ ایشان نیز پاسخی دوستانه به یار پیشین خود تحت عنوان «آزادی از دو دیدگاه» داد.^(۱)

از امام علی درباره ایمان پرسیدند؛ فرمود ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد. «صبر» همان پایداری و مقاومت در راه حق است، «یقین» شناخت دقیق و درست راه، «عدل» نقش آفرینی برای استقرار عدالت، و بالاخره «جهاد» مقابله با ظالمان به اشکال مختلف است.^(۲) به گمان این قلم، پایه دوم ایمان دکتر شیبانی به ارتفاع سه پایه دیگرش نرسیده بود و سادگی‌اش تعادل آن چهار پایه را به هم زده بود که در برابر استبداد و سلب آزادی به مراتب بیشتر آن سکوت توجیه‌گرانه می‌کرد، هر چند این داوری از طرف کسی که در آن پایه‌ها هرگز به پای او نرسیده خامی باشد. خدا سرانجام همه ما را ختم به خیر و خدمت کند.

عبدالعلی بازرگان

سوم ژانویه ۲۰۲۳ مطابق ۱۴ آذرماه ۱۴۰۱

۱ - کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل از مجاهدین، بیژن جزنی، ضیاء ظریفی، عزیز سرمدی، عباس سورکی، محمد چوپان زاده، سعید کلانتری و احمد جلیلی افشار از فداییان.

۲ - و سنل (علیه السلام) عن الإیمان، فقال الإیمان علی أربع دعائم: علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد. و الصبر مذهبها علی أربع شعب: علی الشوق و الشفق و الزهد و الترقب؛ فمن اشتاق إلى الجنة سلا عن الشهوات و من أشفق من النار اجتنب المحرمات و من زهد في الدنيا استهان بالمصیبات و من ارتقب الموت سارع [في] إلى الخیرات. و الیقین منها علی أربع شعب: علی تبصرة الفطنة و تأول الحکمة و موعظة العبرة و سنة الأولین؛ فمن تبصر في الفطنة تبینت له الحکمة و من تبینت له الحکمة عرف العبرة و من عرف العبرة فکأ ما کان في الأولین. و العدل منها علی أربع شعب: علی غانص الفهم و غور العلم و زهرة الحکم و رساخة الحلم؛ فمن فهم علم غور العلم و من علم غور العلم صدر عن شرائع [الحلم] الحکم و من حلم لم یفرط في أمره و عاش في الناس حمیداً. و الجهاد منها علی أربع شعب: علی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصدق في المواطن و شنآن الفاسقین؛ فمن أمر بالمعروف شد ظهور المؤمنین و من نهی عن المنکر أرغم أنوف [المنافقین] الکافرین و من صدق في المواطن قضی ما علیه و من شنئ الفاسقین و غضبته غضبته له و أرضاه يوم القيامة.

۳ - از انتشارات نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۶۲